

باغ بهشت

ماین
کنعانیان



خواننده‌ی گرامی،

این نسخه الکترونیکی رایگان کتاب «[باغ بهشت](#)» مختص خوانندگان داخل ایران است. ناشر و نویسنده از بخشی از حقوق خود چشم‌پوشی کرده‌اند تا این کتاب رایگان و بدون سانسور در اختیار خوانندگان داخل ایران قرار بگیرد.

اگر خارج از ایران زندگی می‌کنید: لطفاً برای خرید نسخه چاپی کتاب به [وبسایت](#) ما مراجعه کنید یا اگر مایلید نسخه الکترونیکی کتاب را مطالعه کنید، لطفاً حداقل مبلغ ۵ پوند از طریق [وبسایت و گزینه‌ی «حمایت می‌کنم»](#) به حساب نشر واریز کنید. **حمایت شما از نشر آزاد و بدون سانسور برای بقای ما و انتشار کتاب‌های رایگان بیشتر برای ایران حیاتی است.** لطفاً توجه داشته باشید که استفاده رایگان از این کتاب و هرگونه چاپ و توزیع آن در خارج از ایران غیرقانونی و غیراخلاقی است و باعث نابودی این نشر بدون سانسور خواهد شد.

اگر در ایران هستید و کتاب را رایگان دانلود کرده‌اید، لطفاً توجه داشته باشید که تمامی حقوق کتاب نزد ناشر (نوگام) محفوظ است و هرگونه کسب درآمد از این کتاب بدون مجوز رسمی از ناشر، غیراخلاقی و غیرقانونی است. همچنین، داشتن نسخه رایگان کتاب، اجازه جرح و تعدیل، تغییر یا اقتباس از این ترجمه را به خواننده نمی‌دهد. کلیه حقوق معنوی و دیگر حقوق نشأت گرفته از این اثر، در هر رسانه و به هر شکلی متعلق به نوگام و نویسنده اثر است.

اگر می‌خواهید کتاب‌های نوگام را به دوستانتان معرفی کنید، تقاضا می‌کنیم حتماً لینک مستقیم دانلود از خود وبسایت نوگام را برایشان بفرستید.

نوگام به منظور مبارزه با سانسور، توزیع آسان‌تر آثار به زبان فارسی در سراسر دنیا و حمایت از نویسندگان و مترجمان فارسی‌زبان ایجاد شده است. دسترسی آسان به کتاب یکی از راه‌های موثر برای گسترش دانش و فرهنگ در جامعه است و نشر الکترونیک این امکان را برای کتاب‌دوستان مهیا می‌کند. نوگام بستری را برای ارتباط نزدیک‌تر نویسندگان با خوانندگان به وجود می‌آورد و با تشویق همگانی به حمایت از نویسندگان و مترجمان معاصر، امکان ظهور آثار ادبی و فرهنگی‌ای را فراهم می‌کند که به دلایل مختلف امکان انتشار در داخل ایران را نداشته‌اند. برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد نشر و نحوه حمایت از نوگام، به وبسایت ما به آدرس nogaam.com مراجعه کنید و یا با ایمیل contact@nogaam.com تماس بگیرید.

با مهر و احترام

نشر نوگام (زیرمجموعه موسسه خانه نیکان)

باغ بهشت

نمایشنامه

معین کنعانیان



نشر نوگام



نشر نوگام

عنوان: باغ بهشت

نویسنده: معین کنعانیان

موضوع: نمایشنامه ایرانی - نمایشنامه سیاسی

ناشر: نوگام

چاپ اول: دی ۱۴۰۲ (دسامبر ۲۰۲۳)

محل نشر: لندن

شابک: ۹۷۸-۱-۹۰۹۶۴۱-۸۴-۶

کلیه حقوق این اثر نزد نشر نوگام و نویسنده محفوظ است.

وبسایت: www.nogaam.com

ایمیل: contact@nogaam.com

توییتر و اینستاگرام: [@nogaambooks](https://www.instagram.com/nogaambooks)

شخصیت‌ها (به ترتیب ورود)

خبرنگار زن ۳۰ سال

پرستار زن ۳۰ سال

مرد ۵۰ سال

پیرزن ۸۵ سال

پیشوا ۶۰ سال

سرپرستار ۳۵ سال

مامور ۴۰ سال

پیرمرد ۶۰ سال

شاعر زن ۳۵ سال

اتاق خبرنگار

خبرنگار مشغول صحبت با تلفن وارد می شود و سایلش، کیف و کلید و شاید بارانی، را روی میز می گذارد.

خبرنگار ندیدمش، به لحظه (گوشی را جلوی صورتش می گیرد) بگو، نه چیزی نیست شماره‌ی غریبه‌ست، نه شماره می‌افته نگران نباش، نه، نداشتن، نداشتن بینمش، نمی‌دونم، نه امیدوار که نیستم نه ولی (گوشی را جلوی صورتش می‌گیرد) ولی ببینیم چی می‌شه دیگه، باشه، (گوشی را جلوی صورتش می‌گیرد) باشه به محض اینکه خبردار شدم خبرت می‌دم، فعلا.

گوشی را روی میز می‌گذارد. شروع به باز کردن دکمه‌های پیراهنش می‌کند. متوجه رسیدن پیغامی می‌شود. پیغام را باز می‌کند. به سمت اتاقی می‌رود. وارد اتاقی می‌شود تا لباس بیرون را عوض کند.

صدای پرستار چندبار تماس گرفتم جواب ندادین. وقت ندارم منتظر بمونم. هرچی می‌خواستم بگم رو تو وُیس براتون می‌گم و می‌فرستم، نمی‌دونم چندتا وُیس می‌شه. نمی‌دونم چه قدر طول می‌کشه نمی‌دونم از کجا شروع کنم... به خودت می‌گی این آخرین باره، دنبال یه نشونه می‌گردی که ادامه ندی، که دیگه انجامش ندی.

خبرنگار در آستانه‌ی در اتاق ظاهر می‌شود. توجهش جلب شده است.

نور اتاق خبرنگار تدریجا کم و نور پذیرش روشن می‌شود. پرستار در پذیرش پشت به تماشاچیان ایستاده است پرونده پزشکی بیماری را پر می‌کند. بالای قسمت پذیرش در یک تابلو نوشته شده «به باغ بهشت خوش آمدید».

مرد وارد صحنه می‌شود. در طول صحنه قدم می‌زند. به سمت پرستار و پذیرش می‌رود.

صدای پرستار اما می‌دونی که دوباره انجامش میدی، خودت رو، عذاب وجدانت رو توجیه می‌کنی و انجامش می‌دی، دوباره و دوباره و دوباره، یه روزی به خودت می‌آی و می‌بینی داری توش حل می‌شی، آخرین تقلاهات رو می‌کنی که خودت رو بکشی بیرون اما اونا یه چیزی پیدا می‌کنن که تو رو مجبور کنن باز هم ادامه بدی، بیشتر و بیشتر و بیشتر تا وقتی که تماما حل بشی، کسی اهمیت نمی‌ده تو چی می‌خوای، کسی ازت نمی‌پرسه چه حسی داری فقط می‌خوان کارشون انجام بشه، تا وقتی صدات در نیاد و کارشون انجام بشه همه چیز خوبه، تو یه ماشینی، یه ابزار...

نور اتاق خبرنگار کاملا خاموش شده است تنها نور پذیرش روشن است.

پذیرش خانه سالمندان «باغ بهشت»

- مرد ببخشید، می‌تونم چند لحظه وقت تون رو بگیرم؟
- پرستار اگر سوالی دارید باید با پذیرش صحبت کنید.
- مرد به من گفتن با شما صحبت کنم.
- پرستار کی گفته؟
- مرد یه دوست مشترک.
- پرستار کدوم دوست مشترک؟
- مرد توضیح می‌دم.
- پرستار پرونده را می‌بندد و شروع به قدم زدن می‌کند.
- مرد (با گام‌های سریع سعی می‌کند خودش را به پرستار برساند.)
یکی از بیمارहतون به کمک تون احتیاج داره.
- پرستار (مرد به پرستار رسیده در حین قدم زدن با هم صحبت می‌کنند.)
با دکتر کشیک هماهنگ می‌کنم.
- مرد به مراقبت خاص شما احتیاج داره.
- پرستار نگران نباشید، ما مراقبتون هستیم، بیمارहतون؟
- مرد بیمار اتاق ۱۰۱.
- پرستار ۱۰۱ خالیه.
- مرد مادرم امشب منتقل می‌شه ۱۰۱.

پرستار با دستور کی؟

مرد با درخواست من.

اول پرستار و به تبعیت از او مرد می ایستد.

مکث.

پرستار چند دقیقه دیگه توی کافه تریا می بینم تون.

e-book

کافه تریا

مرد با ضربات سریع انگشت به بدنه‌ی لیوان ضربه می‌زند و با پا روی زمین سریع ضرب گرفته است. صدای دستگاه قهوه‌ساز، رفت‌وآمدها، برداشتن و گذاشتن ظروف شنیده می‌شود، از صحبت حاضرین در کافه همه‌های شنیده می‌شود و هرازچندگاهی صدای خنده‌ای. پرستار وارد شده و به میز مرد نزدیک می‌شود. صندلی را می‌کشد تا بنشیند.

مرد فکر کردم نمی‌آین.

پرستار مسئولیتم نسبت به بیمارهام چی می‌شه؟

مرد در احساس مسئولیت شما شکی نیست.

پرستار گفتین کی من رو به شما معرفی کرده؟

مرد اینجا می‌شه سیگار کشید؟

پرستار نه، می‌گفتین.

مرد یکی از دوستانم.

پرستار دوست شما رو می‌شناسم؟

مرد بله اسمش...

پرستار بدون ذکر اسم.

مرد تو بیماری پدرش کنارش بودین.

پرستار ما برای همین اینجایم.

مرد کمک شون کردین با بیماری پدرشون راحت تر کنار بیان.

پرستار وظیفه‌ی ما همینه.

مرد کمک شون کردین پدرش کمتر درد بکشه.

پرستار نمی‌دونم راجع به چی حرف می‌زنین.

پرستار بلند می‌شود، می‌خواهد برود.

مرد خواهش می‌کنم بشینید.

پرستار می‌شنوم.

مرد می‌شه بشینید؟

مکث.

مرد خواهش می‌کنم.

پرستار می‌نشیند.

پرستار ادامه بدید.

مرد (با صدای آرام و آهسته) مادرم، آلزایمر داره، تو مرکز شما

بستریه

پرستار خب؟

مرد اولین راهی که به ذهنمون رسید این نبود، باور می‌کنید؟

پرستار باور کردن من اهمیتی نداره.

مرد سعی کردیم از طریق قانونی اقدام کنیم که حضانت اموال رو

بگیریم، سعی کردیم ثابت کنیم که صلاحیت لازم برای کنترل اموالش رو

نداره اما قاضی تایید نکرد.

پرستار به من ربطی نداره.

مرد به نظر قاضی همین که می‌دونه چند تا بچه داره کافیه ولی این که نمی‌دونه پسر بزرگش پنجاه سالشه نه پنج سال، کافی نیست.

پرستار هرکاری می‌خواید بکنید، چه می‌دونم به حکم اعتراض کنید، هرچی.

مرد امروز به پول احتیاج داریم، پروژه‌های عمرانی خوابیدن...

پرستار متوجه نمی‌شم چرا اینا رو به من می‌گید.

مرد می‌خوام متوجه شرایط بشید.

پرستار کاری از دست من بر نمی‌آد.

مرد نه این که فقط من بخوام. خواهرام و برادرام هم موافقان، همه‌مون احتیاج داریم یه پولی بهمون تزریق بشه تا کسب و کارمون، زندگیمون بتونه سرپا بمونه و ادامه بدیم.

پرستار خب موفق باشید.

مرد نگران هزینه‌ها نباشید.

پرستار نیستم.

مرد پس چی؟

پرستار نمی‌تونم.

مرد چرا؟

پرستار چون تو بخش عمومی بستریه نه تو بخش مراقبت‌های ویژه‌ی بیماران شرایط خاص.

مرد پس پرونده‌اش رو خوندین؟

- پرستار باید می دونستم شما کی هستین.
- مرد امشب منتقلش می کنن، با دکتر کشیک هماهنگ کردم.
- پرستار چطور پرداخت می کنید؟
- مرد هر طور که شما بخواید.
- پرستار دوست تون که همه چیو بهتون گفته اینم از اون پرسید.
- مرد هنوز می خواید مطمئن بشید که کی من رو فرستاده؟
- پرستار بله و همون طور که می گه انجام بدید.
- مرد پس انجام می شه؟
- مکث.
- مرد من و خانواده ام هرگز محبت شما رو فراموش نمی کنیم.
- پرستار مادرتون هم همین طور.
- پرستار بلند می شود و می رود.

اتاق ۱۰۱

پرستار در اتاق ۱۰۱ را به آرامی باز می‌کند، به آهستگی، با قدم‌های شمرده وارد می‌شود و در را پشت سر می‌بندد، با قدم‌های آرام به تخت پیرزن نزدیک می‌شود.

پیرزن او مدی؟

پرستار شما چرا بیدارید؟

پیرزن منتظرت بودم.

پرستار منتظر من؟

پیرزن بچه‌ها خسته‌ام کردن، سراغ تو می‌گرفتن، خوابوند مشون ولی خودم دلم آروم نگرفتم.

پرستار نگران چی‌ای؟

پیرزن همه مون.

پرستار درست می‌شه.

پیرزن تو هم که تو این شلوغی‌ها رفتی بیرون.

پرستار اون طورها هم نیست.

پیرزن حالا چه خبر بود؟

پرستار هیچی.

پیرزن کشته هم دادیم؟

پرستار نمی دونم.

پیرزن مگه بیرون نبودى؟

پرستار چرا...

پیرزن چطور نمی دونى؟

پرستار همه چى رو قطع کردن نمی شه خبر گرفت.

پیرزن قول می دى از شلوغیا دور بمونى؟

پرستار سعی می کنم.

پیرزن قول بده.

پرستار قول می دم.

مکث.

پرستار سعی کن بخوابى.

پیرزن خوابم نمی بره.

پرستار چشم هات رو ببند.

پیرزن چشم رو هم می دارم پسر این همسایه بغلى می آد جلو چشمم، شنیدى چى شده؟

پرستار نه.

پیرزن جوون جوون دیروز صبح رفت بیرون، شب نشده خبر مرگش رو آوردن، یه عمر زحمت بکش بچه بزرگ کن که این جورى ازت بگیرن.

پرستار چى می شه گفت؟

پیرزن هیچی، تو چی می گی وسط اینا من نمی دونم؟
مکث.

پیرزن چرا چیزی نمی گی؟

پرستار نمی دونم چی بگم.

پیرزن بابامون رو قبل از انقلاب ازم گرفتن، شوهرم رو بعد از انقلاب ازم گرفتن، طاقت این که تو رو هم ازم بگیرن ندارم.

پرستار نگران نباش.

پیرزن دوباره می شه شوهر کرد اما دوباره نمی شه خواهردار شد.

پرستار دوباره می خوام ازدواج کنی؟

پیرزن مثال زدم، غذات رو اجاقه، سرد سرد نخوریا گرم کن بخور.

پرستار باشه.

پیرزن این گلدونا رو هم بیار تو، شب بیرون یخ می زنن.

پرستار نگران نباش، بخواب!

پیرزن قول می دی اگه اتفاقی واسه من افتاد مواظب بچه ها باشی؟

پرستار چرا باید اتفاقی برات بیفته؟

پیرزن این چیزا که خبر نمی کنه.

پرستار قول می دم.

پیرزن دلشوره دارم.

پرستار خوابت نمی بره؟

پیرزن خاطرم پریشونه.

پرستار یه آرام‌بخش بهت بزnm؟

پیرزن نه، عادت می‌کنم بعد دیگه بدون آرام‌بخش خوابم نمی‌یره.

پرستار با یه بار کسی معتاد نمی‌شه.

پیرزن پنجره رویه کم باز می‌ذاری هوا عوض شه؟ هوای داخل مرده انگار.

پرستار به سمت پنجره قدم می‌زند، پنجره را باز می‌کند، نسیم وارد اتاق می‌شود.

پرستار بهتر شد؟

پیرزن آره.

پرستار به سمت تخت برمی‌گردد.

پرستار آماده‌ای؟

پیرزن مطمئنی معتاد نمی‌شم؟

پرستار سرنگ را برای تزریق آماده می‌کند و به پیرزن تزریق می‌کند.

پرستار تاده بشمر.

پیرزن یک، دو، س...

پرستار شب به خیر.

کمد - رویا

چندین پروژکتور عظیم یکی پس از دیگری روشن می‌شوند، جمعیت چندصد هزار نفری شروع به تشویق می‌کند، از گوشه و کنار فریادهای «زنده باید پیشوا»، «جانم فدای پیشوا» به گوش می‌رسد.

پیشوا بلند شو جانم، بایست، خجالت نکش، سینه‌ات رو بده جلو، تو باید به خودت افتخار کنی.

پیشوا امروز، در اینجا جمع شدیم تا از یکی از قهرمانان وطن تقدیر کنیم، ما به جوانانی مثل او، از جنس او احتیاج داریم، جوانانی شجاع که هر جا و هر وقت وطن بهشون احتیاج داشت، به ندای وظیفه پاسخ مثبت بدهند، بتونند بدون احساسات‌گرایی مسائل رو قضاوت کنند، او باید برای ما، برای همه‌ی ما، الگو باشد، باید عکس او را به تمام دیوارها بچسبانند، باید مجسمه‌ی او را وسط تمام میادین قرار دهند، باید راجع به او کتاب بنویسند، او را در مدارس تدریس کنند، باید از او دعوت کنند تا در دانشگاه‌ها سخنرانی کند، باید همه‌ی ما از او یاد بگیریم چطور منیت و فردیت رو کنار بذاریم و به ما فکر کنیم، درود بر تو درود بر شرف تو.

(صدای جمعیت درود، درود)

همه‌ی ما باید باهم، دست به دست هم بدهیم تا چرخ‌های این مملکت را بچرخانیم، هرکسی که سرعت این چرخ را کم کند، هرکسی که چوب لای چرخ پیشرفت این مملکت بشود، عنصر نامطلوب خواهد بود و جامعه باید

خودش را از وجود ناپاکش پاک کند . ما به قهرمانانی مثل او احتیاج داریم تا با از خودگذشتگی راه را پاک کنند، مسیر را هموار کنند و بازوهای جامعه بشوند برای رهایی، رهایی از تنبل‌ها، چاق‌ها، معتادین، متجاوزین، معلولین، عقب‌مانده‌های ذهنی، همجنس‌گراها، پیرزن‌ها، پیرمردها، رنگین‌پوست‌ها، مهاجرین.

گوشی پرستار زنگ می خورد.

کمد - واقعیت

گوشی پرستار زنگ می خورد، سرپرستار به در فلزی کمد ضربه می زند و بعد در کمد را باز می کند.

سرپرستار اینجایی؟

پرستار با صداهایی نامفهوم جواب می دهد.

سرپرستار گوشیت رو چرا جواب نمی دی؟

پرستار سعی می کند زمان و مکان را درک کند.

سرپرستار بیا بیرون، بیا بیرون کار داریم، همه جا رو دنبال گشتم.

پرستار از کمد خارج می شود، اما هنوز گیج است.

سرپرستار این تو کمد خوابیدنت کی تموم می شه؟

پرستار (خواب آلود) کسی شکایتی کرده؟

سرپرستار اینجا اتاق استراحت نداره؟ تخت نداره؟

پرستار چی شده؟

سرپرستار هیچی، دو ساعته دارم دنبالت می گردم، آخر زنگ زدم به

گوشیت بینم صداس از کدوم کمد می آد.

پرستار چرا دنبالم می گشتی؟

سرپرستار همراه یکی از بیمارا می‌خواد بیندت.

هر دو به راه می‌افتند.

پرستار همراه کی؟

سرپرستار ۱۰۱

پرستار ۱۰۱؟

سرپرستار آها راستی این خانم قشنگه دیشب مرد.

پرستار همون که تو ۱۰۱ بود؟

سرپرستار آره.

پرستار راحت شد.

سرپرستار راحت شد؟ بیماری سختی نداشت که بیچاره، همه چی ش
هم تحت کنترل بود خودش هم به اون تمیزی و قشنگی.

پرستار همراهش چرا می‌خواد من رو ببینه؟

سرپرستار همراه اون نیست، یکی دیگه رو بستری کردن تو ۱۰۱.

پرستار جدی؟ کی؟

سرپرستار همین امروز صبح.

پرستار چه قدر سریع!

سرپرستار آره، دو نفر هم گذاشتن جلو در اتاق.

پرستار کی گذاشته؟

سرپرستار همراهش، هماهنگ هم کرده کسی نره نیاد، کسی باهش
حرف هم نزنه.

پرستار کی هماهنگ کردہ؟

سرپرستار ہمراہش دیگہ، خوابی ہنوزا.

پرستار چرا نباید کسی باہاش حرف بز نہ؟

سرپرستار نمی دونم.

پرستار یارو کله گندہست؟

سرپرستار از من نشنیدہ بگیر، می گن قبلا وزیر بودہ.

پرستار اینجا چی کار می کنہ؟

سرپرستار نمی دونم، من برم، تو اتاق دکتر کشیک منتظر تہ.

پرستار اون جا چرا؟

سرپرستار نمی دونم، تا بعد.

سرپرستار بہ راہش ادامہ می دہد، پرستار می ایستد برای چند

لحظہ این پا و آن پا می کند و بعد راہ می افتد.

لطفا دنباله‌ی کتاب را بعد از این پیام کوتاه بخوانید:

خواننده‌ی گرامی،

این کتاب تنها برای خوانندگان داخل ایران رایگان است.

اگر خارج از ایران هستید و هنوز این کتاب را نخریده‌اید، لطفاً به صفحه‌ی کتاب مراجعه کنید و حداقل مبلغ ۵ پوند به نوگام اهدا کنید. کافی است روی دکمه **حمایت می‌کنم** بزنید و رقم را وارد کنید و با کارت بانکی بپردازید.

به خاطر داشته باشید که **استفاده رایگان از این کتاب خارج از ایران، غیرقانونی و غیراخلاقی** است و تیشه‌ای است به ریشه‌ی نشر آزاد و خشکاندن نشری که کتاب بدون سانسور را بدون چشم‌داشت مالی برای ایران رایگان منتشر می‌کند.

دست به دست هم بدهیم و از نویسنده، مترجم، ویراستار و ناشر بدون سانسور حمایت کنیم.

سپاس از همدلی و همراهی شما

نشر نوگام

زیر نظر موسسه خانه نیکان

اتاق دکتر کشیک

پرستار در اتاق دکتر کشیک را می‌زند، مامور از داخل اتاق می‌گوید بفرمایید. پرستار در را باز می‌کند و وارد می‌شود.

پرستار گفتن می‌خواستید من رو ببینید.

مامور البته، بفرمایید بشینید.

پرستار راحتم.

مامور صندلی را برای او عقب می‌کشد.

مامور بشین.

پرستار چند قدم به سمت میز بر می‌دارد، می‌نشیند.

مامور اتاق رو از دکتر کشیک‌تون گرفتم، اتاق قشنگیه، نه؟

پرستار بله.

مامور یه فضای خصوصی بهت می‌ده برای صحبت، یه دستگاہ بویلر،

یه یخچال کوچیک، بهتر از کافه‌تریاست، نه؟

پرستار متوجه نمی‌شم.

مکث.

مامور پرونده‌تون رو خوندم، بسیار عالی و حرفه‌ای.

پرستار ممنونم.

مامور فقط یک مورد شبهه برانگیز هست.

پرستار شبهه برانگیز؟

مامور شب‌هایی که شما شیفت هستین آمار مرگ بالاست.

پرستار من پرستار بخش مراقبت‌های ویژه‌ام.

مامور البته، مثلاً خانمی که دیشب مرد.

پرستار ایشون دچار زوال عقل شده بودند.

مامور جالبه، من با دکترشون صحبت کردم و ایشون معتقد بودند که شرایطشون باثبات و تحت کنترل بود.

پرستار اما خود دکترشون درخواست انتقال رو امضا کرده بودند.

مامور نه، پسرش در خواست انتقال داده، اصرار کرده و تمام مسئولیتش رو هم پذیرفته.

پرستار من در جریان نیستم.

مامور فکر می‌کنم باشید.

پرستار شما کی هستید که من رو سوال پیچ می‌کنید؟

مامور (می‌خندد.) باور کن این سوال پیچ کردن نیست.

مکث.

مامور آب می‌خوای؟

پرستار نه مرسی.

مامور برای پرستار یک لیوان آب می‌ریزد و جلوی او می‌گذارد.

مامور بخور.

پرستار کمی از آب می خورد.

مکث.

مامور نگران نباش، بازم می خوامی؟

پرستار نه، مرسی.

مامور برات یه پیشنهاد کاری دارم، همین.

پرستار پیشنهاد کاری؟

مامور بله.

پرستار یعنی می تونم قبول نکنم؟

مامور نه باید انجام بدی.

مکث.

مامور می دونی یه بیمار جدید تو ۱۰۱ بستری کردم؟

پرستار بله.

مامور راجع بهش چی می دونی؟

پرستار هیچی.

مامور چرا بین این همه آسایشگاه، اینجا، تو بخش تو بستری شده؟

متوجهی؟

پرستار بله.

مامور خوبه، این طوری مشکلی برات پیش نمی آد، راضی ایی؟

پرستار گیجم.

مامور پس همه راضی‌ان، خوبه.

پرستار شما نمی‌خواین خودتون رو معرفی کنید؟

مامور این مورد و یه مورد دیگه و بعد همه چی پاک می‌شه.

پرستار یه مورد دیگه؟

مامور می‌خوای همه‌چی پاک بشه؟

پرستار البته.

مامور پس بحثی باقی نمی‌مونه، می‌تونن بری.

پرستار بلند می‌شود با قدم‌های آرام اتاق را ترک می‌کند در
آستانه‌ی در...

مامور فقط این که هرچه سریع‌تر بهتر، هر شب بستری شدن اینجا
هزینه‌ای یه که می‌تونه جای بهتری خرج بشه.

پرستار اتاق را ترک می‌کند.

اتاق ۱۰۱

پیرمرد با قدم‌های سراسیمه در اتاق قدم می‌زند.

پیرمرد (با خود) باید با یکی حرف بزنم، باید با یکی حرف بزنم، باید با یکی حرف بزنم، باید با یکی حرف بزنم (پرستار در اتاق را آرام باز می‌کند و وارد می‌شود). باید با یکی حرف بزنم، باید با یکی حرف بزنم، باید با یکی حرف بزنم.

پرستار ایستاده پیرمرد را نگاه می‌کند، دیالوگ آن‌ها در قدم‌زدن‌های عصبی مرد شکل می‌گیرد.

پرستار چیزی لازم دارید؟

پیرمرد نه.

پرستار آگه از چیزی شکایت دارید می‌تونید به من بگید.

پیرمرد نه.

پرستار می‌خواین دکتر کشیک رو صدا کنم؟

پیرمرد نه، دکتر نمی‌خوام.

پرستار شخص خاصی رو می‌خواید؟

پیرمرد یه خبرنگار.

پرستار خبرنگار؟

پیرمرد قبل از این که بکشتم.

پرستار کسی نمی‌خواد شما رو بکشه.

- پیرمرد او نا می خوان.
- پرستار او نا کی ان؟
- پیرمرد پشت دری ها.
- پرستار اینجا نمی تونن.
- پیرمرد اگه بخوان می تونن.
- پرستار ما اجازه نمی دیم.
- پیرمرد قول می دین؟
- پرستار البته.
- پیرمرد خوبه، خوبه.
- پرستار می خواین بهتون یه آرام بخش بزنم؟
- پیرمرد نه.
- پرستار کمک تون می کنه بخواین.
- پیرمرد می خوام به هوش باشم.
- پرستار کاری هست که بتونم براتون انجام بدم؟
- پیرمرد اگه تلفن تون رو بهم بدید عالییه.
- پرستار نمی تونیم وسایل شخصی مون رو به بیمارا بدیم.
- پیرمرد می تونید یه شماره برام بگیریید؟
- پرستار متاسفم.
- پیرمرد می شه برام قلم و کاغذ بیاریید؟

- پرستار نه، ممنوعه.
- پیرمرد او نا ممنوع کردن؟
- پرستار نه، دکترتون.
- پیرمرد چرا؟
- پرستار ذهن رو مشوش می کنه، ما می خوایم شما در آرامش باشید.
- پیرمرد ولی من باید بگم، حداقل بنویسم باید خودم رو خالی کنم.
- پرستار فردا به دکترتون بگید.
- پیرمرد می تونم به شما بگم؟
- پرستار چرا به دکترتون نمی گید؟
- پیرمرد وقتی او مد خواستم باهاش صحبت کنم، گفت دنبال دردرس نیست.
- پرستار چه دردسری؟
- پیرمرد هیچی.
- پرستار من گوش می دم اگه اجازه بدید بهتون آرام بخش بزنم.
- پیرمرد بعد از این که حرفام رو زدم.
- پرستار باشه.
- پیرمرد می شه بشینید؟
- پرستار می شه تو تخت تون دراز بکشید؟
- مکث.

پیرمرد به سمت تخت می‌رود و روی تخت دراز می‌کشد، پرستار سمت صندلی کنار تخت می‌رود، زاویه‌ی صندلی را نسبت به تخت تغییر می‌دهد و می‌نشیند.

پیرمرد می‌تونم یه درخواست دیگه ازتون بکنم؟
پرستار البته.

پیرمرد در مدتی که من اینجا بستری‌ام ممکنه کسی بیاد به ملاقاتم و ممکنه هم نیاد اما اگه اومد و نذاشتن من رو ببینه...

پرستار اگه بیاد کسی مانعش نمی‌شه.

پیرمرد اگه نذاشتن، می‌شه به من اطلاع بدین؟
پرستار حتما.

پیرمرد و اگه نیومد، شماره‌اش رو به شما می‌دم.
پرستار گفتم نمی‌تونم.

پیرمرد نه نه، نمی‌خوام از گوشی‌تون استفاده کنم. فقط بهش اطلاع بدید من اینجا بودم.

پرستار نمی‌دونه شما اینجا هستید؟

پیرمرد اگه بیاد یعنی می‌دونه اگه نیاد یعنی نمی‌دونه، گوشی‌تون رو می‌دید؟

پرستار گوشی‌اش را به پیرمرد می‌دهد، پیرمرد شماره را وارد می‌کند و گوشی را به پرستار پس می‌دهد.

پرستار چطوری بشناسمش؟

پیرمرد (می‌خندد.) مطمئن باشید می‌شناسید.

پرستار به چه اسمی ذخیره‌اش کنم؟

پیرمرد هرچی که دوست داری.

پرستار موضوعی که می‌خواستید راجع بهش صحبت کنید همین بود؟

پیرمرد نه.

مکث.

پیرمرد به فکر فرو رفته.

پرستار ایرادی نداره آگه منصرف شدید.

پیرمرد (آشفته و هیجان‌زده در تخت می‌نشیند.) راجع به سال سیاه

شنیدی؟

پرستار یه چیزایی.

پیرمرد کسی رو اون سال از دست دادی؟

پرستار نه.

پیرمرد اما ماجرا رو می‌دونی؟

پرستار نه دقیقا.

پیرمرد فعالین سیاسی غیب می‌شدن.

پرستار غیب می‌شدن؟

پیرمرد انگار هرگز وجود نداشتن، از خونه‌هاشون، محل کارشون یا تو

خیابون از تو ماشیناشون دزدیده می‌شدن.

مکث.

پرستار همین بود؟ تموم شد؟

پیرمرد تو اون سال، یک شب بخصوص هست، تعداد دستگیری‌ها خیلی زیاد بود، ممکن بود فرداش که خبر دستگیری‌ها پخش می‌شه بعضیاشون که هنوز آزاد بودن، فرار کنن به اضافه‌ی این که ممکن بود اعتراضات مردمی شکل بگیره، قابل پیش‌بینی نبود که چی می‌شه، برای تشریفات وقت نبود، فقط یک شب تا صبح وقت داشتیم، هر کسی که دستگیر شد اعدام شد، بدون بازجویی، بدون دادگاه، همه‌شون رو کشتیم، جنازه‌ها هرگز به خانواده‌ها تحویل داده نشد، چند تا گور دسته‌جمعی، جنازه‌ها رو ریختیم توشون و روشون رو آهک و اسید ریختیم و بعد گورها رو با بتن پر کردیم.

مکث.

پرستار شما فقط دستورات رو اجرا کردید.

پیرمرد می‌خواید من رو آرام کنید.

پرستار دیگران دستور دادن و شما اجرا کردید، غیر اینه؟

پیرمرد این دروغیه که سی سال خودم به خودم گفتم.

پرستار چه دروغی؟

پیرمرد واقعیت اینه که ترسیدم، ترسیدم بگم نه.

پرستار می‌تونستید بگید نه؟

پیرمرد یکی شون رو مجبور کردیم اعدام دوستاش رو نگاه کنه، نمی‌دونم چند ساعت، بعد اعدامش کردیم، یکی دیگه رو این جوری شکنجه کردیم که هرکی رو می‌بردیم برای اعدام می‌زدیم به در سلولش می‌گفتیم بعدی تویی.

مکث.

پیرمرد به ما گفته بودن انجامش بدید اما چه طوریش با خودمون بود.

پرستار آگه انجام نمی دادید پای خودتون گیر نبود؟

پیرمرد ولی با وجدان راحت می خوابیدم.

پرستار می خوابید بخوابید؟

پیرمرد نه.

پرستار چرا؟

پیرمرد نمی خوام تو خواب بمیرم.

پرستار کی گفته تو خواب می میرید؟

پیرمرد ترسش همیشه باهامه، آگه تو خواب بمیرم برای همیشه تو

کابوسم گیر می افتم.

پرستار کدوم کابوس؟

مکث.

پرستار آگه کابوس ها رو تعریف کنید قدرتشون رو از دست می دن.

مکث.

پیرمرد چشم هام رو که می بندم کابوس می بینم، یه کابوس تکراری، یه

راهروئه که دو طرفش اونا رو دار زدن، سعی می کنم فرار کنم اونا اسم من

رو صدا می زنن، بچه هاشون، مادرشون، پدرشون، همسراشون پای

چوبه های دار وایسادن، من فرار می کنم و اونا من رو با دست نشون می دن،

می دوم، می خوام فرار کنم اما این راهرو تموم نمی شه، یه هزارتو که تا ابد

ادامه داره.

مکث.

پرستار نگران نباشید، همه کابوس می بینن.

پیرمرد حتی شما؟

پرستار حتی من.

پیرمرد یه پرستار چه کابوسی ممکنه ببینه؟

پرستار پیرمرد را در تخت می خواباند.

پرستار من به قولم وفا کردم حالا نوبت شماست.

پیرمرد مقاومتی نمی کند. پرستار سرنگ را برای تزریق آماده می کند.

پرستار تا ده بشمرید.

به پیرمرد تزریق می کند.

پیرمرد شما فرشته‌ی نجات... (جمله اش ناتمام می ماند.)

کمد_ رویا

پیشوا باید هوشیار باشیم، دشمنان ما مترصد فرصتی هستند تا از غفلت و تعلل ما استفاده کنند، مسئولیت اجتماعی ما حکم می‌کند نسبت به ارزش‌هایمان و اهدافمان آگاه باشیم، باید هوشیار باشیم، باید هوشیار بخواییم، مزدورها، جاسوس‌ها، خرابکارها، خودفروخته‌ها، نفوذی‌ها در کمین نشسته‌اند تا به ما ضربه بزنند، آن‌ها واقعیت را وارونه جلوه می‌دهند، حق را ناحق، دروغ را حقیقت، بد را خوب جلوه می‌دهند تا داستانی بسازند که ما و ارزش‌های ما را بی‌ثبات و بی‌اعتبار نشان دهند، ما در حساس‌ترین برهه‌ی تاریخی خودمان هستیم، آن‌ها ایمان ما را هدف گرفته‌اند، ارزش‌های ما را هدف گرفته‌اند، اقتدار ما را نشانه گرفته‌اند، هرگز نباید فکر کنیم در امان هستیم، هرگز نباید فکر کنیم در صلح هستیم، هرگز نباید فکر کنیم در آرامش هستیم، نه هرگز، وظیفه‌ی انقلابی ما، تعهد اجتماعی ما، مسئولیت اخلاقی ما ایجاب می‌کند همیشه آگاه باشیم و منتظر، ما دوستی نداریم همه دشمن‌اند.

در کمد باز می‌شود.

کمد - واقعیت

سرپرستار در کمد را باز می کند.

سرپرستار پیدا کردن تو هم شده جزو شرح وظایفم، دکتر کشیک می خواد همه رو تو پذیرش ببینه.

پرستار آرام آرام از کمد خارج می شود.

سرپرستار عجله نکنا، امروز همین طوری همه چی درهم برهم هست.

پرستار (خواب آلود) چی شده مگه؟

سرپرستار نمی دونی؟

پرستار خواب بودم.

هر دو شروع به قدم زدن می کنند.

سرپرستار این پیرمرد که تو ۱۰۱ بود دیشب مرد.

پرستار بخش مراقبت های ویژه ست دیگه.

سرپرستار آره، منتها بعد این که جسدش رو بردن...

پرستار جسدش رو بردن؟

سرپرستار پس نه، واسه ما گذاشتن یادگاری.

پرستار کی برد؟

سرپرستار همون که بستریش کرده بود، می ذاری حرفم رو بزنم؟

پرستار بگو.

سرپرستار تو چرا این قدر مضطربی؟

پرستار مضطربم؟

سرپرستار باور کن به خاطر بد خوابیدنته.

پرستار می شه بی خیال شی فقط بگی چی شده؟

سرپرستار به من چه، اصلا بگو چرا دلسوزی می کنی؟

پرستار داشتی می گفتم.

سرپرستار بعد از این که بردنش، یه یارو اومد سراغ پیرمرد رو گرفت،

گفت من باید ببینمش.

پرستار کی ش بود؟

سرپرستار بذار الان می گم، گفت من باید ببینمش، باهاس قرار دارم.

گفتیم دیشب تموم کرده. شروع کرد داد و بیداد که شما کشتینش، همه تون

رو رسوا می کنم و دادگاهی می کنمو اینا.

پرستار کس و کارش بود؟

سرپرستار نه مثل این که خبرنگاری چیزی بود.

پرستار خب؟

سرپرستار هیچی همین دیگه بیشتر با دکتر کشیک حرف زد.

پرستار نمی دونی راجع به چی؟

سرپرستار که چه جور باید تقاضای کالبدشکافی بده.

پرستار دکتر چی گفت؟

سرپرستار گفت وقتی جسدش اینجا نیست چی رو کالبدشکافی کنم؟
برو به هرکی جسدش رو برده بگو کالبدشکافی ش کنه.

پرستار می ایستد، سرپرستار چند قدم برمی دارد، وقتی متوجه
ایستادن پرستار می شود او هم می ایستد.

سرپرستار چرا وایسادی؟

پرستار یه چیزی جا گذاشتم، تو برو من می آم.

سرپرستار حواس پرتی ت هم به خاطر بدخواییدنته.

پرستار چند قدم در خلاف جهت سرپرستار برداشته است.

پرستار تو پذیرش می بینمت.

اتاق دکتر کشیک

پرستار با قدم‌های سریع، خودش را به اتاق دکتر کشیک می‌رساند، در می‌زند اما منتظر نمی‌ماند، در را باز می‌کند، سریع وارد می‌شود و در را می‌بندد.

پرستار کالبدشکافی می‌شه؟

مامور بشین!

پرستار چند قدم بر می‌دارد، به میز می‌رسد، صندلی را کنار می‌کشد و می‌نشیند.

مامور چای؟

پرستار نه.

مامور چرا این قدر برآشفته‌ای؟

پرستار می‌شه؟

مامور برای پرستار یک لیوان چای می‌ریزد و جلوی پرستار قرار می‌دهد.

مامور تو پرونده‌های خودت هم نگران کالبدشکافی هستی؟

پرستار دکترای خودمون تقاضای کالبدشکافی نمی‌کنن.

مامور چرا؟

پرستار به خاطر کهولت سن.
مامور این هم یکی مثل بقیه.
پرستار این فرق داره.
مامور چه فرقی؟
پرستار چهره‌ی شناخته شده‌ایه.
مامور کی گفته؟
پرستار تو پذیرش از بچه‌ها شنیدم.
مامور دیگه چی می‌گفتن؟
پرستار هیچی، همین.
مامور تو بهشون چی گفتی؟
پرستار هیچی.
مکث.
مامور کالبد شکافی نمی‌شه.
مکث.
پرستار می‌گن به خبرنگاری پیگیرشه.
مامور نگران اون نباش، سگی که واق واق کنه نمی‌گیره.
مکث.
مامور کارت خوب بود.
مکث.

مامور قبل از این که کارت رو انجام بدی، باهاشون حرف می‌زنی؟

پرستار نه.

مامور هیچی؟

پرستار نه.

مامور حتی یک کلام؟

پرستار نه.

مامور فردا یکی دیگه رو تو ۱۰۱ بستری می‌کنن، باهاش حرف نمی‌زنی،
تحت هیچ شرایطی، فردا شب انجامش بده.

مکث.

پرستار پرونده‌های خودم بیمارای خود مرکز بودن.

مامور چه فرقی می‌کنه؟

پرستار اینجا پرونده‌ی پزشکی داشتن.

مامور تو فقط کارت رو انجام بده.

مکث.

مامور دوست داری اینجا اتاق تو باشه؟

پرستار اینجا اتاق دکتر کشیکه.

مامور خب؟

پرستار من پرستارم.

مامور تو فقط بگو آره یا نه؟

مکث.

مامور اینجا حداقل کمد خودت رو داری.

پرستار شما از کجا می‌دونید؟

مامور مردم خیلی حرف می‌زنن، دلیلش چیه؟

پرستار دلیلی نداره

مامور چی می‌گی، اتاق رو می‌خوای یا نه؟

پرستار جوابی نمی‌دهد.

مامور خوبه، انجام می‌شه، یه روز هم برام قضیه‌ی این تو کمد خوابیدن

رو تعریف می‌کنی.

پرستار قضیه‌ای نداره.

مامور به هر حال از یه جایی شروع شده، مثل همین فرشته‌ی نجات

شدنت.

پرستار یادم نیست.

مامور یه روزی می‌گی.

مکث.

مامور می‌تونم بری.

پرستار بلند می‌شود که برود، در آستانه‌ی خروج از اتاق...

مامور قبل رفتن اسم اونایی که تو پذیرش راجع به این یارو حرف می‌زدن

رو برام بنویس.

پرستار چیز خاصی نمی‌گفتن.

مامور می‌دونم، بیا، بیا این قلم و کاغذ (پرستار آهسته، آهسته به میز
نزدیک می‌شود، صندلی را کنار می‌کشد و می‌نشیند.)

e-book

اتاق ۱۰۱

پرستار در اتاق ۱۰۱ را به آرامی باز می‌کند. با قدم‌های آهسته وارد می‌شود و به تخت شاعر نزدیک می‌شود. شاعر در تخت جابه‌جا می‌شود.

پرستار (باخود) این که جوونه!

شاعر (که بیدار شده با صدای خواب‌آلود) مشکلی پیش اومده؟

پرستار نه، چک‌آپ شبانه‌ست (پرستار فایل اطلاعات بیمار را از روی تخت برمی‌دارد) بله، آرام‌بخش شب‌تون رو باید تزریق کنم.

شاعر شما پرستار قبلی نیستید.

پرستار شیفتم تازه شروع شده.

شاعر با شما می‌تونم صحبت کنم؟

پرستار البته.

شاعر آخه پرستار قبلی گفت نمی‌تونم.

پرستار با من می‌تونید.

شاعر من خواب می‌بینم.

پرستار همه خواب می‌بینن.

شاعر می‌شه براتون تعریف کنم؟

پرستار البته.

شاعر سیگار دارید؟

پرستار تو اتاق سیگار کشیدن ممنوعه.

شاعر کی می فهمه آگه پنجره رو باز کنیم؟

پرستار من.

شاعر می شه بریم بیرون؟

پرستار بعد از ساعت خاموشی نمی تونیم بریم تو محوطه.

شاعر پس نمی شه؟

پرستار فردا برای قدم زدن می برم تون تو محوطه، اونجا می تونید سیگار بکشید.

شاعر می شه برام سیگار هم بیارید؟

پرستار ندارید؟

شاعر امیدوار بودم شما داشته باشید.

پرستار خوابتون...

شاعر خودم رو دیدم که روی تخت دراز کشیدم، خودم نشسته بودم کنار تختی که خودم توش دراز کشیده بودم و خودم در فاصله ایستاده بودم خودم رو که نشسته ام کنار تختی که خودم توش دراز کشیده بودم رو نگاه می کردم (می خندد..)

پرستار چیزی شده؟

شاعر ببخشید، همه اش رو از خودم ساختم، دروغ گفتم، خواب نمی بینم.

پرستار چرا؟

شاعر نمی‌دونم، شاید هم می‌بینم و یادم نمی‌مونه.

پرستار چرا دروغ گفتید؟

شاعر آها، فقط می‌خواستم باهاتون حرف بزنم.

پرستار با من؟

شاعر نه الزاما با شما. با هر کسی که بشه، خیلی وقته با کسی حرف نزدم.

پرستار فردا صحبت می‌کنیم.

شاعر فکر نمی‌کنم خوابم ببره، از الان واسه فردا هیجان زده‌ام.

پرستار آرام‌بخش تون رو که تزریق کنم امشب رو راحت می‌خوابید، فردا صحبت می‌کنیم.

پرستار سرنگ را برای تزریق آماده می‌کند.

مکث.

شاعر (به نجوا با خود) اگر که بیهوده زیباست شب، برای چه زیباست شب، برای که زیباست؟

پرستار چی؟

شاعر هیچی، یه شعر از شاملو، می‌شناسیدش؟

پرستار نه.

شاعر چه حیف، شما هیچ‌وقت شعر گفتین؟

پرستار نه.

شاعر حتی وقتی نوجوون بودین؟
پرستار نه.
شاعر چرا؟
پرستار نمی تونم.
شاعر همه می تونن.
پرستار شما شاعرین؟
شاعر بودم.
پرستار دیگه نیستین؟
شاعر اینجا شاعر بودن یه کم سخته.
پرستار متاسفم.
شاعر ایرادی نداره، هیچ وقت شاعر بزرگی نمی شدم.
پرستار چرا؟
شاعر زیادی سیاسی ام.
پرستار بده؟
شاعر نمی دونم، می دونی شعر ناب نیست، شعر خالص، متوجهی؟
پرستار نه.
شاعر منم هیچی از کار شما نمی دونم، این به اون در.
مکث.
پرستار دیگه بهتره بخواید، آستینتون رو بدید بالا.

پرستار سرنگی را که برای تزریق آماده کرده بود روی پوست
شاعر می گذارد.

شاعر مسخره‌ست چون ده ساله که ترک کردم ولی امشب واقعا دلم
می خواد سیگار بکشم.

پرستار متاسفم.

شاعر به چشم درخواست یک دوست بهش نگاه کنید.

پرستار نه.

شاعر آخرین درخواست یک محکوم به اعدام.

پرستار چرا این حرف رو می زنید؟

شاعر برای این که شما رو قانع کنم قانون کوچولوی آسایشگاهتون رو
دور بزیند.

پرستار موفق نمی شید.

شاعر یعنی شما هیچ کار غیر معمول یا عجیبی انجام نمی دید؟

پرستار نه.

شاعر هیچی؟

پرستار شاید فقط یکی.

شاعر چی؟

پرستار تو کمد می خوابم.

شاعر (با تعجب) چی؟

پرستار تو کمد می خوابم.

شاعر چرا؟

پرستار یه بیمار داشتم که تو کمدمی خوابید، می گفت تو یه دنیای دیگه
بیدار می شه.

شاعر می شد؟

پرستار خودش که می گفت می شه.

شاعر می خوامی تو یه دنیای دیگه بیدار بشی؟

پرستار بدم نمی آد.

شاعر تا حالا کار کرده؟

پرستار اون جوری که باید نه.

شاعر شاید یه چیزی رو اشتباه انجام می دی؟ مثلاً قبلش باید وردی
چیزی بخونی؟

پرستار ممکنه.

شاعر می دونی من چی می خوام؟

پرستار آره.

محوطه‌ی بیرونی آسایشگاه

شاعر و پرستار در محوطه‌ی بیرونی آسایشگاه قدم می‌زنند تا به نیمکتی می‌رسند.

شاعر می‌شه اینجا بشینیم؟

پرستار البته.

شاعر هنوز مقاومتات برام عجیبه.

پرستار مقاومت؟

شاعر برای این که سیگار نکشم.

پرستار قانونه دیگه.

شاعر می‌شه الان بکشم؟

پرستار آره.

شاعر شما سیگار می‌کشید؟

پرستار نه.

شاعر پس از کجا آوردید؟

پرستار از پاکت نگهبان شیفت شب برداشتم.

شاعر می‌شه سیگارم رو خودم روشن کنم؟

پرستار خلاف قانون آسایشگاست.

شاعر همیشه این قدر لجبازی؟

پرستار تقریبا.

شاعر یعنی هیچ وقت هیچ کار خلاف قانونی انجام ندادی؟

پرستار نه.

شاعر منظورم از خلاف قانون آدم کشی که نیست، یه چیز کوچیک.

پرستار نه.

شاعر همین الان یه سیگار دزدیدی.

پرستار می ذارم سر جاش.

شاعر پس اگه لو نره ایراد نداری؟

پرستار می خوام سیگار بکشی یا نه؟

شاعر (می خندد.) می شه خودم کبریت بکشم؟

پرستار نه.

شاعر اگه بذاری کبریت رو خودم روشن کنم یه شعر خیلی خوب

برات می خونم.

پرستار نمی ذارم اما می خونی.

شاعر چطور؟

پرستار چون کبریت دست منه و تو بهش احتیاج داری (پرستار کبریت

می کشد.)

شاعر خیلی خوب چونه می زنی.

پرستار می‌خونی یا خاموش کنم؟

شاعر از احمدرضا احمدیه، کبریت زدم، تو برای این روشنایی محدود
گریستی، سراپا در باد ایستادم، من فقط یک نفرم.

مکث.

پرستار تو چرا اینجایی؟

شاعر نمی‌دونم.

پرستار تو پرونده‌ات علت بستری شدن خالی بود.

شاعر احتمالا چون علت پزشکی نداره.

پرستار پس چیه؟

شاعر قاضی حکم داد.

پرستار چرا؟

شاعر می‌ترسید تو زندان بهم خوش بگذره.

پرستار باید می‌رفتی زندان؟

شاعر احتمالا.

پرستار جرمت چی بود؟

شاعر سیگار کشیدن تو آسایشگاه.

پرستار جدی می‌پرسم.

شاعر کی اهمیت می‌ده؟

پرستار من.

شاعر چرا؟

پرستار چون تو شبیه بقیه‌ی آدم‌های اینجا نیستی.

شاعر نیستم؟

پرستار تو جوونی.

شاعر حرف زدن راجع بهش کسل‌کننده‌ست، نیست؟

پرستار من باید بدونم.

شاعر کسل‌کننده‌ست.

پرستار یا بگو یا سیگارت رو خاموش کن.

شاعر جلوی چاپ کتابم رو گرفتن، اعتراض کردم، خودم رو گرفتن،

به خاطر محتوای کتاب و اعتراضاتم دادگاهی شدم.

پرستار به خاطر اینا فرستادنت خانه‌ی سالمندان؟

شاعر اینا و موضع‌گیری‌های سیاسییم.

پرستار چه موضع‌گیری‌ایی؟

شاعر از یه کاندیدایی حمایت کردم، یکی دیگه رای آورد.

پرستار عجیبه.

شاعر بین ماها حکمامون دو قسمت داره، یک قسمت به خاطر

کارایی که خودمون کردیم، یک قسمت واسه ترسوندن بقیه.

پرستار و جواب می‌ده؟

شاعر البته که جواب می‌ده، مثلاً وقتی کسی بشنوه که من رو فرستادن

خانه‌ی سالمندان یا بیمارستان روانی یا هرچی، فکر نمی‌کنه اینجا نشستم

با تو سیگار می‌کشم. فکر می‌کنه وسط یه مشت آدم مریض خطرناک گیر

افتادم تو کثافت خودم و مریضا.

- پرستار چطور این قدر راحت راجع بهش حرف می‌زنی؟
- شاعر چون تکراری شده، روتین و روزمره.
- پرستار کتاب شعر؟
- شاعر چی؟
- پرستار کتابت، کتاب شعر بود؟
- شاعر نه نمایشنامه.
- پرستار چرا اجراش نکردی؟
- شاعر اول خواستم اجراش کنم، جلوی اجراش رو گرفتن چاپش کردم که جلوی چاپش رو هم گرفتن.
- پرستار چرا این قدر اصرار داشتی؟
- شاعر شاید لج‌بازی.
- پرستار بهای سنگینی برای لج‌بازی ت می‌دی.
- شاعر فقط لج‌بازی که نیست، تویه حرفی داری که می‌خوای بزنی که فکر می‌کنی باید بزنی. کسی نمی‌تونه جلوت رو بگیره.
- پرستار برام تعریف کن.
- شاعر چیو؟
- پرستار نمایشنامه‌ات رو.
- شاعر واقعا؟
- پرستار آره.
- شاعر نمی‌شه فقط سیگار بکشیم؟

پرستار نه.

شاعر نمی‌شه راجع به تو حرف بزنیم؟

پرستار نه.

شاعر دو تا دزد برحسب اتفاق، تصادفی تو یه روز و یه ساعت می‌رن یه بانک دزدی، نمی‌تونن تصمیم بگیرن کی بانک رو بزنه و کی بره یه بانک دیگه، رئیس بانک پیشنهاد می‌ده از مردم توی بانک رای بگیرن، از مردم رای می‌گیرن که کی بانک رو بزنه.

پرستار جالبه.

شاعر حالا تو.

پرستار من چی؟

شاعر داستان تو چیه.

پرستار داستانی ندارم.

شاعر چند تا سوال پرسیدی که جواب دادم، حالا نوبت توئه

پرستار ندارم.

شاعر نه حالا حتما داستان خودت، داستان اینجا، آدمایی که اینجا.

پرستار باید فکر کنم.

مکث.

شاعر سرد شده.

پرستار سیگارت رو کشیدی بهتره بریم داخل.

شاعر بهانه پیدا کردی که نگي؟

پرستار دارم فکر می‌کنم.

پرستار و شاعر بلند می‌شوند، قدم می‌زنند.

پرستار یه زوج اینجا بستری بودن، خودشون خودشون رو بستری کرده بودن، کسی رو نداشتن.

شاعر نه بچه‌ای؟ نه فامیلی؟ نه دوستی؟

پرستار هیچ‌کی، بچه‌شون تو نوجوونی تو تصادف ماشین مرده بود، یه روزی خانمه سگته کرد و مرد، آقاهه چند ماهی تنهایی سر کرد یه شب رفتم داروی شبش رو بدم ازم خواست که بیشتر بهش تزریق کنم، بکشم‌اش.

شاعر کشتیش؟

پرستار نه، چند روز بعد خودش رو دار زد.
مکث.

پرستار فکر می‌کنی کار درستی کردم؟

شاعر آره، نه، نمی‌دونم.

پرستار فکر می‌کنی باید کمکش می‌کردم؟

شاعر نه، نمی‌دونم.

پرستار آگه کشته بودمش نظرت راجع به من چی بود؟

شاعر جواب نمی‌دهد.

پرستار با تو ام.

شاعر حالا که نکشتی.

پرستار فکر می‌کنی داستان خوبی بشه؟

شاعر باید فکر کنم.

پرستار ممکنه بنویسش؟

شاعر بستگی داره.

پرستار به چی؟

شاعر به این که چه نیروهایی، اجتماعی یا روانی، تو رو مجبور کردن این کار رو بکنی.

مکث.

پرستار لباسات رو که عوض کنیم کسی شک نمی کنه.

شاعر چی؟

پرستار می تونی فرار کنی.

شاعر نمی شه.

پرستار از تو بخش پرستارا واسه ت لباس می آرم.

شاعر عملی نیست.

پرستار تو جوونی می تونی ملاقات کننده ای باشی که داره می ره بیرون.

شاعر من فرار نمی کنم.

پرستار چرا؟

شاعر چرا می خوام فراریم بدی؟

پرستار تو جوونی.

شاعر (عصبانی) می شه این قدر اینو تکرار نکنی؟ خودم می دونم.

مکث.

شاعر چگونه با تو پیام تو کمدم؟ شاید تو یه دنیای دیگه بیدار شدیم.

پرستار خودم رو هنوز نتونستم ببرم یه دنیای بهتر که حالا تو هم اضافه بشی.

شاعر شاید با من راحت بدن.

مکث.

پرستار چرا نمی‌خوای فرار کنی؟

شاعر اهمیتی نداره.

پرستار شاید تونستی.

شاعر بحث تونستن نتونستن نیست، احمد آلتان می‌گه: «نویسندگان

شکارهایی هستند در حال دویدن اما نمی‌دانند که شکارچیان دقیقا چه

زمانی شلیک می‌کنند.»

پرستار سعی کن سریع‌تر بدویی.

شاعر من بهشون لذت شکار کردن رو نمی‌دم.

پرستار تو نمی‌خوای فرار کنی.

شاعر نمی‌خوام یه سری آدم دیگه رو درگیر کنم.

پرستار شاید همین حالاش هم درگیر شدن، شاید می‌خوان که درگیر

شن.

شاعر من فرار نمی‌کنم.

پرستار تو می‌خوای بمیری.

شاعر جواب نمی‌دهد.

پرستار تو می‌خواهی بمیری؟

شاعر نه واقعا نه.

پرستار پس چی؟

شاعر اینجا یا جای دیگه فرقی نداره. اونا من رو پیدا می‌کنن.

پرستار شاید هم نکنن.

شاعر می‌کنن و آگه جای دیگه اتفاق بیفته فقط تصویر اینا رو قوی تر و

مخوف تر می‌کنم.

مکث.

پرستار و شاعر به اتاق ۱۰۱ رسیده‌اند، در را باز می‌کنند، بعد از

چند قدم شاعر به تخت می‌رسد، در تخت دراز می‌کشد.

پرستار نمی‌ترسی؟

شاعر قبلا که نمی‌دونستم چی می‌شه چرا، حالا که می‌دونم چی

می‌شه نه (می‌خندد).

پرستار چرا می‌خندی؟

شاعر مسخره‌ست، واقعا مسخره‌ست، همیشه به خاطر ضعیف بودن و

ترسو بودن مسخره شدم.

پرستار سعی کن خوب بخوابی.

شاعر داروی خواب رو بهم تزریق نمی‌کنی؟

پرستار بعد این همه حرف زدن و قدم زدن حتما خسته‌ای، خوابت

می‌بره.

پرستار از اتاق خارج می‌شود.

کمد-رویا

صدای پیشوا (از بلندگو شنیده می‌شود). عناصر نامطلوب فرهنگی، نویسندگان، شاعران و هنرمندان پشت ظاهر زیبایی و هنر جوانان ما را به انحراف می‌کشند، به فساد می‌کشند، ما را از فرهنگ‌مان، سنت‌هامان، آیین‌مان جدا می‌کنند و اگر ما رو در آغوش دیگر فرهنگ‌ها نیندازند دچار معنا باختگی می‌کنند، تنها یک هنر والا یک هنر راستین یک هنر انقلابی وجود دارد و آن هم در جهت ارزش‌های انقلابی جامعه تولیدات فرهنگی خواهد داشت. جز این هرچه هست تولیدات نامطلوب عناصر نامطلوب فرهنگی‌ست، جوانان ما باید آگاه باشند که در برخورد با این خود فروخته‌ها، فریب نخورند، اسیر جادوی کلام این جادوگران نشوند، با آن‌ها هم کلام نشوند، به آن‌ها گوش ندهند، آن‌ها شما را سحر می‌کنند، جادو می‌کنند، منطق شما را از کار می‌اندازند، شما به آن‌ها نگاه می‌کنید و عرسک‌های زیبایی را می‌بینید بی‌آنکه بدانید رشته‌های هدایتگرشون در دست چه کسانی‌ست، آن‌ها شما را فریب می‌دهند، تغییر می‌دهند، تبدیل به چیزی می‌کنند که خودشان و اربابانشان می‌خواهند، تبدیل به کسی که شما نیستید، شما یک ابزار خواهید شد در دست آن‌ها...

شاعر تو واقعا این چرندیات رو باور نداری، داری؟

پرستار نمی‌دونم، فکر نکنم، نه.

شاعر اینه دنیای دیگه‌ات؟

پرستار آره.

شاعر واقعا مزخرفه (می خندد).

پیشوا ... آن‌ها قدرت و توانایی قضاوت را معیوب می‌کنند، درست و نادرست، صحیح و غلط را مخدوش می‌کنند تا از شما سوء استفاده کنند.

پرستار فکر می‌کنی چی می‌شه؟

شاعر چی؟

پرستار گفتمی حالا که می‌دونی چی می‌شه نمی‌ترسی، فکر می‌کنی چی می‌شه؟

شاعر تو من رو می‌کشی.

زنگ ساعت گوشه پرستار زنگ می‌خورد.

کمد - واقعیت

زنگ ساعت گوشی پرستار زنگ می خورد، پرستار بیدار می شود.

پرستار لعنتی!

پرستار از کمد خارج می شود. با قدم‌های سریع در راهرو قدم می زند.

پرستار (با خود) خودش نمی‌خواد، تصمیم خودش، وقتی خودش نمی‌خواد من چی کار کنم؟

صدای مرد، پیرزن، پیرمرد، شاعر را به صورت درهم می‌شنود، مرد: محبت شما رو هرگز فراموش نمی‌کنیم، پیرزن: مراقب بچه‌ها باش، پیرمرد: من ترسیدم، ترسیده بودم، شاعر: بهشون لذت شکار رو نمی‌دم.

پرستار آگه فقط بتونم عقب بندازمش چی؟ چند روز شاید، چه فایده؟ از هیچی که بهتره. شاید نظرش عوض شد، شاید تونستم نظر یکی شون رو عوض کنم.

به اتاق دکتر کشیک می‌رسد. در می‌زند.

اتاق دکتر کشیک

پرستار در می‌زند، کسی جواب نمی‌دهد، پرستار وارد می‌شود،
مامور در اتاق نیست.

پرستار اینو حالا کجا پیدا کنم؟

پرستار در اتاق چرخی می‌زند، در باز می‌شود. مامور وارد
می‌شود.

مامور پس اینجا، همه‌ی بخش رو دنبال گشتم.

پرستار دنبال من؟

مامور آره می‌خواستم باهات حرف بزنم.

پرستار منم می‌خواستم با شما حرف بزنم.

مامور این یارو چرا هنوز زنده‌ست؟

پرستار چون می‌خواستم باهاتون چیزی رو چک کنم.

مامور چی رو چک کنی؟

پرستار سنش...

مامور سنش چشمه؟

پرستار خیلی جوونه.

مامور به سن و سالش چی کار داری؟

پرستار فکر کردم شاید اشتباهی شده باشه.

مامور کسی به تو گفته باید فکر کنی؟

مکث.

مامور اشتباهی در کار نیست.

مکث.

مامور امشب انجامش بده.

پرستار امشب شیفت من نیست.

مامور الان انجامش بده.

پرستار الان؟

مامور آره، تا اینجایی انجامش بده.

پرستار آخه ...

مامور تو باهاش حرف زدی.

پرستار نه.

مامور نباید باهاش حرف می زدی.

پرستار نزدم.

مامور بهت تاکید کردم باهاش حرف نزنی.

پرستار دیالوگی بین ما شکل نگرفت.

مامور انجامش می دی.

پرستار آخه ...

مامور (حرفش را قطع می کند، به سمت پرستار می رود پرستار را با
تحکم می نشاند.) ازت درخواست نکردم، بهت دستور دادم.
مکث.

مامور نگران اون یارو هم نباش، به زودی می آد ۱۰۱.

پرستار کدوم یارو؟

مامور خبرنگاره دیگه.

مکث.

پرستار هم چنان نشسته.

مامور می تونی بری.

پرستار از اتاق خارج می شود و در را می بندد.

پرستار در راهرو قدم می زند.

راهرو - پذیرش

پرستار این یارو خبرنگار کارت می چیزی نداشت؟

سرپرستار کی؟

پرستار همین که اوامده بود شلوغش کرده بود.

سرپرستار فکر نکنم.

پرستار می شه یه کم بگردی؟

سرپرستار مهمه؟

پرستار خیلی!

سرپرستار در دسر می شه ها.

پرستار نمی دونی با کیا حرف زده؟

سرپرستار گفتم که با دکتر حرف زد. (دفتر تلفن را باز می کند، با بی حوصلگی و سرسری کارت ویزیت ها را نگاه می کند.) می خوام چی کار؟

پرستار می خوام براش داستان تعریف کنم.

سرپرستار نه اینجا چیزی نیست. (به شوخی) چرا از خود پیرمرد نمی گیری؟

پرستار (نجوا با خود) راست می گی.

راهرو - اتاق ۱۰۱

پرستار در طول راهرو راه می‌رود و از گوشی‌اش شماره‌ای را که ذخیره کرده بود، پیدا می‌کند. چند بار شماره‌ی خبرنگار را می‌گیرد اما او جواب نمی‌دهد، با قدم‌های سریع خودش را به اتاق ۱۰۱ می‌رساند، داخل می‌شود، به سمت تخت می‌دود، تخت خالیست، تخت را به هم می‌ریزد.

پرستار کجاست؟

مکث کوتاهی می‌کند. به سمت کمد می‌دود، در کمد را باز می‌کند، جلوی کمد می‌ایستد.

صدای پرستار چندبار تماس گرفتم جواب ندادین. وقت ندارم منتظر بمونم. هرچی می‌خواستم بگم رو تو وُیس براتون می‌فرستم. نمی‌دونم چند تا ویس می‌شه، نمی‌دونم چه قدر طول می‌کشه، نمی‌دونم از کجا شروع کنم... به خودت می‌گی این آخرین باره، دنبال یه نشونه می‌گردی که ادامه ندی، که دیگه انجامش ندی اما می‌دونی که دوباره انجامش می‌دی، خودت رو، عذاب وجدانت رو توجیه می‌کنی و انجامش می‌دی، دوباره و دوباره و دوباره، یه روزی به خودت می‌آی و می‌بینی داری توش حل می‌شی، آخرین تقلاهات رو می‌کنی که خودت رو بکشی بیرون اما اونایه چیزی پیدا می‌کنن که تو رو مجبور کنن باز هم ادامه بدی، بیشتر و بیشتر و بیشتر تا وقتی که تماما حل بشی، کسی اهمیت نمی‌ده تو چی می‌خوای، کسی ازت نمی‌پرسه چه حسی داری فقط می‌خوان کارشون انجام بشه، تا

وقتی صدات در نیاد و کارشون انجام بشه همه چیز خوبه، تو به ماشینی،
یه ابزار... نمی خوام یه ماشین باشم، من یه ابزار نیستم.

پرستار وارد کمد می شود و در را می بندد.

مکث.

پرستار از کمد خارج می شود، در اتاق باز می شود و مامور وارد
می شود.

مامور تو کمد رو می گشتی؟

پرستار کجاست؟

مامور بهش راجع به کمد گفتی؟

پرستار چی کارش کردی؟

مامور مطمئن بودم باهات حرف زدی، قلبم شکست، چرا به اون گفتی
اما به من نه، وقتی راجع به کمد گفتی راجع به اون زوج هم گفتی؟

پرستار من من... تو از کجا...

مامور (ادای پرستار را در می آورد.) من من... تو از کجا...

مکث.

پرستار از اینجا بردیش؟

مامور ممکنه.

پرستار کجا؟

مامور دوست داری بری پیشش؟

پرستار کُشتیش؟

مامور من یه همچین آدمی ام؟

پرستار سعی می کند به سمت در بدود. مامور راهش را سد می کند.

پرستار می خوای چی کار کنی؟

مامور به خیلی چیزا فکر کردم.

گلاویز می شوند، به وسایل اتاق می خورند، وسایل را به سمت هم پرتاب می کنند، به هم ضربه می زنند.

مامور شاید این بهترین راه حل نباشه اما تنها راه حله.

مامور بر پرستار چیره شده، پرستار را روی زمین می اندازد و روی او می نشیند.

مامور اینقدر تکون نخور ممکنه بهت صدمه بزنم.

مامور سرنگی را به پرستار تزریق می کند.

جیغ کوتاه پرستار.

مامور تموم شد، فکر کردی فقط تو بلدی تزریق کنی؟

پرستار تقلا می کند، دندان هایش را بهم فشار می دهد، سعی می کند حرف بزند اما فکش قفل شده ست.

مامور نترس، نمی میری فقط فلج شدی و خب آره حرف هم نمی تونی بزنی. (مامور از روی پرستار بلند می شود، روی تخت می نشیند.) اول فکر کردم جفت تون رو بکشم یه جوری که انگار کار توئه مثلاً رگ دست تون رو بزنم یا حلق آویز تون کنم بعد یه عکس قشنگ و یه تیتر جنجالی مثل تابو، عشق حرام، پرستار عاشق بیماراش را کشت، جنایت عشق، عشق قربانی

می‌گیرد یا به هم‌چین چیزی. یه کم زرده قبول دارم ولی باور کن هیچی مثل زردی جلب توجه نمی‌کنه (مامور شروع به مرتب کردن وسایل اتاق می‌کند). اون وقت مردم فراموش می‌کنن که مقتول کی بوده. فقط شروع می‌کنن به حرف زدن، وراجی کردن راجع به این که واقعا عاشق و معشوق بودن، یادشون می‌ره که پرسن اصلا چرا اینجا بوده، تا قبل از این که شامشون تموم بشه کل ماجرا رو فراموش می‌کنن.

مکث.

مامور ناراحت که نمی‌شی اگه یه کم کنارت دراز بکشم؟ ممنونم، (کنار پرستار روی زمین دراز می‌کشد). اما با خودم گفتم چه کاریه؟ خیلی کم دردسزتر، بی سروصدا تر می‌شه حل و فصلش کرد، با دکتر کشیک صحبت کردم، راجع به حالات بهش گفتم، راجع به عادات، راجع به شما دوتا و وقتایی که با هم می‌گذروید، راجع به این که تو کمدم می‌خوابی، تعجب کرد، نمی‌دونست، راجع به اضافه کاری‌هایی که انجام می‌دی، راجع به این که اگه این اخبار به بیرون درز پیدا کنه چه قدر واسه اعتبار و حسن شهرت آسایشگاه بد می‌شه، راجع به این که کسی باورش نمی‌شه یه پرستار به تنهایی این کارا رو کرده باشه، ترسیده بود، باورت نمی‌شه آدمای وقتی می‌ترسن، برای حفظ آبروشون چه کارایی که انجام نمی‌دن، باور کن، حیف شد، تو می‌تونستی خیلی مفیدتر باشی اگه حرف گوش کن‌تر بودی اما به هر حال چیزیه که پیش اومده، باید انعطاف پذیر بود، با شرایط کنار اومد و وضعیت جدید رو قبول کرد. بهت گفتم با این یارو حرف نزن اما زدی، اتاق دکتر رو بهت پیشنهاد دادم اما تو خودت خواستی تو ۱۰۱ بستری شی به تصمیمت احترام می‌ذارم. سعی کن هوشیار بخوابی. پیدا کردن یه پرستار، یه دکتر یکی دیگه که کار تو رو انجام بده سخت نیست. (مامور پرستار را بلند می‌کند، گوشی پرستار روی زمین می‌افتد، مامور پرستار را

روی تخت پرت می کند گوشی را بر می دارد، سمت پرستار می چرخد
انگشت پرستار را به زور روی صفحه می زند قفل گوشی باز می شود.)

احمق!

مامور خارج می شود، در را پشت سرش می بندد.

e-book

اتاق خبرنگار

خبرنگار پیراهن بیرونش را نیمه پوشیده نیمه از تن در آورده، مشغول صحبت با تلفن در اتاق قدم می‌زند.

خبرنگار باورت نمی‌شه، باورت نمی‌شه. باید گوش بدی. واسه ت فرستادم همه‌ش رو واسه ت فرستادم... واسه اونا هم فرستادم. حتی تو گروه خونوادگیمون هم فرستادم. برای هرکسی که شماره‌اش رو داشتم فرستادم. مامور با همراهی دو سیاه‌پوش در را می‌شکنند و وارد می‌شوند. دو سیاه‌پوش خبرنگار را می‌گیرند. مامور گوشی را از دستش می‌گیرد و قطع می‌کند.

مامور فایل؟

خبرنگار برای خیلی‌ها فرستادمش.

مامور گوشی را زمین می‌زند و با لگد می‌شکند به دو سیاه‌پوش اشاره می‌کند. یکی از آنها خبرنگار را نگه می‌دارد، دیگری چاقویی از جیبش در می‌آورد و رگ دست خبرنگار را می‌زند. چاقو را در دست دیگرش قرار می‌دهند. خودکشی خبرنگار را صحنه‌سازی می‌کنند.

خبرنگار در حال جان دادن.

پیشوا - رویا (رویای مامور) ما همیشه در وضعیت جنگی هستیم، اگر لازم شد در نبرد رو در رو اگر لازم شد در خیابان، در کوچه، منزل به منزل با دشمن می‌جنگیم، شما باید بتوانید هر جا و هر وقت ندای وظیفه را شنیدید به وظیفه‌ی انقلابیتان عمل کنید، درود بر شما درود بر شما سربازان گمنام درود بر شرفتان.

قسمت‌های مختلف وُیس پرستار شنیده می‌شود.

رویای پیشوا محو می‌شود.

مامور و سیاه‌پوشان خارج می‌شوند.

صدای پرستار من ابزار نیستم.

پایان.

Copyright © Moein Kananian 2023

Copyright © Nogaam publishing 2023

The moral rights of the author has been asserted.

All rights reserved.

No part of this book may be reproduced or used in any manner without written permission of the copyright owner except for the use of quotations in a book review. For more information, address:

contact@nogaam.com

First published in Persian in the UK, 2023 by Nogaam

ISBN 978-1-909641-84-6

www.nogaam.com

The Paradise Garden

A Play By

Moein Kananian



Published in London, 2023

Nogaam publishing

www.nogaam.com